

کتاب اول

قرائت «رسمی و با واسطه» قرآن
مخدوش است

فصل ۱

تحریفات نمایندگان قرائت «رسمی و با واسطه»

تطبیق علمی آیات غیر علمی

۱- اصلاح معنی و مفهوم قرآن

بهاالدین خرمشاهی، مترجم و مفسر قرآن^{۱۵}، در پایان قرآن ترجمه خود^{۱۶} به آیات ۵-۷ سوره الطارق اشاره می‌کند. این آیات محل بارآمدن «منی» مرد را قفسه سینه مرد معرفی می‌کنند. این در حالی است که انسان امروزی از مدت‌ها پیش آگاه است که محل بارآمدن منی مرد، نه قفسه سینه، بلکه خیلی پائین‌تر، یعنی درجائی در لگن خاصره قرار دارد. این آیات چنین‌اند:

- **«فَلْيَنْظُرُوا الْإِنْسَانَ مِمَّ خُلِقَ. خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ. يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ»**: **«پس انسان بنگرد که از چه آفریده شده است. از آبی جهیده آفریده شده است که از میانه پشت (پشت قفسه سینه؛ ستون فقرات) و سینه (استخوان سینه یا ترقوه) بیرون می‌آید»**^{۱۷} (سوره الطارق، آیات ۵-۷).

^{۱۵} قرآن، ترجمه بهاالدین خرمشاهی.

^{۱۶} پیشین، ص ۶۴۸.

^{۱۷} قرآن، ترجمه بهاالدین خرمشاهی.

خرمشاهی چنین می نویسد: "این آیات، به ویژه آخرین کلمه آیه آخر، معرکه آراء مفسران، خصوصاً مفسران جدیدی است که می کوشند آن را با علم امروز تطبیق دهند. ... ترائب جمع است و مفرد آن تریبه به معنی استخوان سینه یا ترقوه است. (اما) بعضی از مفسران آن را قفسه سینه و توسعاً قسمت پیشین بدن زن گرفته اند و بعضی دیگر از جمله محمد اسد (یکی از مترجمان قرآن کریم به انگلیسی) آن را به "لگن خاصره" ترجمه کرده اند"^{۱۸}. خرمشاهی با این توضیح نتیجه می گیرد که:

- "باری اگر مترجم به لغت وفادار باشد، این کلمه را "سینه ها" یا "استخوان های سینه" ترجمه می کند که با علم اختلاف دارد. اما اگر به علم وفادار باشد (!) آن را به چیز دیگر باید ترجمه کند"^{۱۹}.

نظر این مترجم و مفسر شناخته شده قرآن از جهتی عجیب است. یعنی چی که:

- "باری اگر مترجم به لغت (لغت قرآن) وفادار باشد، این کلمه را سینه ها یا استخوان های سینه ترجمه می کند؟" حیرت! مگر مترجم قرآن می تواند به لغت قرآن وفادار نباشد؟ در حالی که آیات فراوان قرآن دال بر آنند که قرآن "وحی" خداست، از سوی خدا "نازل" شده و کسی قادر به ساختن مشابه آن نیست^{۲۰}: "محققاً ما این قرآن عظیم الشأن را بر تو فرستادیم"^{۲۱} (سوره الانسان، آیه ۲۳)، "بگو این کتاب را آن خدائی فرستاده که به علم ازلی از اسرار آسمان ها و زمین آگاهست"^{۲۲} (سوره فرقان، آیه ۶)، "اگر تمام انسان ها و اجنه

18 بهالدین خرمشاهی، پیشین، ص ۶۴۸.

19 بهالدین خرمشاهی، پیشین، ص ۶۴۸.

20 ر.ک. به فصل "کتاب دینی قرآن" در جلد دوم این کتاب.

21 قرآن، ترجمه تفسیر المیزان.

22 قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشه.

جمع شوند حتی نمی‌توانند جمله ای مشابه آن بسازند"^{۲۳} (سوره اسراء، آیه ۸۸) و آیات دیگر^{۲۴}.

و یعنی چی که:

- "اما اگر مترجم به علم وفادار باشد آن را به چیز دیگر باید(!) ترجمه کند"؟

آیا این سخن به این معنی نیست که به نظر این آقا:

- اگر به کلام قرآن ارجح می‌نهد، باید کلام قرآن را، بی توجه به این که علمی و منطقی هست یا نیست، درست و نعل به نعل اصل قرآنی آن ترجمه کنی. ولی،

- اگر به کلام خدا ارجح نمی‌نهد (که گویا می‌توانی ننهی!) و صلاح نمی‌بینی! که حرف خدا را بدون سانسور بیان کنی (که گویا می‌توانی صلاح نبینی) و همچنین اگر لازم می‌بینی که حرف خدا را با «علم بشر» منطبق سازی یا «غیر علمی» را «علمی» جلوه بدهی!، در آن صورت، می‌توانی (!) دست در معنی و مفهوم "کلام الله" ببری و به جای آن، حرف دیگری که علمی، منطقی یا به سببی مورد پذیرش عمومی است بنویسی. و آن را، ولو اگر مغایر اصل قرآنی است، به نام خدا و قرآن به "خلق الله" قالب بکنی؟

- آیا این نظر به معنی مجاز شمردن اصلاح و «ویراستاری» کلام منسوب به خدا نیست؟، و

- آن نیز نقص و خطا بودن کلام خدا را نمی‌رساند؟ و

- آن نیز، با آیات قرآن که هرگونه عیب و ایراد در قرآن را ناممکن می‌دانند، در تضاد قرار نمی‌گیرد^{۲۵} و صحت قرآن و نهاد دینی اسلام را زیر سؤال نمی‌برد؟ و همچنین:

²³ قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

²⁴ که از آن جمله اند: آیه ۱ سورة القدر، آیه ۶ سورة النمل، آیه ۳ سورة الشوری، آیات ۷۷-۸۰ سورة الحديد، آیه ۱۷۴ سورة النساء، آیه ۸۰ سورة الواقعة، آیه ۴۳ سورة الحاقه، آیه ۱ سورة الزمر، آیه ۲ سورة الجاثیة، آیات ۱-۲ سورة فصلت؛ آیه ۲ سورة الاحقاف، آیه ۱۵۵ سورة الانعام، آیات ۱۶-۱۳ سورة عبس و سایر.

²⁵ "الله مایشاء، ان الله على كل شیء القدير" ... خداوند هر چه بخواهد می‌آفریند، بیگمان خداوند بر هر کاری تواناست"^{۲۵} (سورة نور، آیه ۴۵) و "لیگو این کتاب را آن خدائی فرستاده که به علم ازلی از اسرار آسمان ها و زمین آگاهست"^{۲۶} (سورة فرقان، آیه ۶).

- آیا این منطق و نگرش، راه را برای الهی شمردن تفسیرات و توجیهاات درست و نادرست ساخته و پرداخته انسان هموار نمی کند؟

در آن صورت، آیا این حرف، نحوه نگرش و منطق مترجم قرآن، دینی است؟ اسلامی است؟ و از مترجم قرآن یا هر مترجم وفادار به پرنسپ های حرفه ای قابل انتظار است؟

باز جالب است این آقائی که برای میلیون ها مردم فارسی زبان، کتاب دینی قرآن را ترجمه کرده و منبع دانش قرآن به حساب می آید، هیچ اشکالی نمی بیند که محمد اسد، یکی دیگر از مترجمان قرآن، برای ماست مالی کردن تضاد بین "علم" و «آیه قرآن»، "تراثب" را به جای معنی صریح و صحیح آن که استخوان سینه یا ترقوه است، "لگن خاصره" معنی کرده است، مثل ترجمه ریشه گیاه به برگ، یا ترجمه دست به پا! در واقع این نوع برخورد و چشم پوشی، پیامی جز این ندارد که:

- دستت درد نکند که "کلام غیر علمی خدا" را برای علمی و قابل قبول جلوه دادن متن قرآن، «اصلاح» کرده ای و راهی برای راست و ریس کردن این خطای قرآن و خدا یافته ای!"
آیا این نوع برخورد و حاتم بخشی ها بر اساس معیارهای مورد تبلیغ خود این آقایان، ضد دینی و ضد اسلامی نیست؟

قابل توجه است که وی در همین بحث، اضافه می کند که: "از مفسران قدیم، قمی، ... تراثب را کنایه از کل وجود زن گرفته است که راه حل خوبی!! است"^{۲۶}. باز پرسیدنی است که به نظر این مترجم شناخته شده قرآن، کار قمی برای چه مسأله ای «راه حل خوبی است»؟

²⁶ پیشین، ص ۶۴۸.

- آیا این آقا نمی داند که "گل وجود زن" که قمی در ترجمه اش به کار می برد، معادل "ترائب" نیست؟! یا نه،
- چون این حرف قرآن را مغایر با واقعیت علمی می بیند، پس ترجمه و تفسیر وارونه قمی برای پرده پوشی این مثلاً "نقص علمی" را راه حل خوبی می داند؟
گویا از نظر این مترجم و مفسر قرآن، آن چه مهم است توجیه و درست جلوه دادن آیه قرآن است و نه سانسور یا دست بردن در معنی و مفهوم قرآن، که بر اساس آیه های فراوان مورد ترجمه خودش، "کلام الله" به حساب می آیند.

قابل توجه است که این همه مدعیان به اصطلاح "روحانیت اسلامی" و متشرعانی که اگر منافع دنیوی شان ایجاب کند، برای اجرای نعل به نعل هر کلمه قرآن، هر شیوه سرکوبی را حلال می دانند، نه در برابر این دست بردن ها در معنی و مفهوم قرآن شان اعتراضی نشان می دهند و نه این حاتم بخشی های ضد دینی را مانع می شوند.
چرا؟

۲- کاشفان «اشارات خدا»

در نمونه دیگر، «تفسیر نمونه» مکارم شیرازی که زیر نظر و با همکاری گروهی موسوم به "دانشمندان محترم اسلامی و قرآن شناس ایران" تهیه شده، از تعدادی از ترجمه ها و تفسیرهای این آیه نام می برد. برخی از این تفسیرات نقل شده را می توان به شرح زیر خلاصه کرد^{۲۷}:

برخی می گویند که "صلب" که به معنی قسمت پشت بدن (پشت قفسه سینه) است، «اشاره» به خود مردان، و ترائب که به معنی قسمت جلو بدن یا استخوان های بالای سینه (همان جا که گردن بند روی آن قرار

۲۷ ر. ک. به تفسیر نمونه، جلد ۲۶، ص ۳۶۸-۳۶۴.

می گیرد) است، «اشاره» به زن است، چرا که مردان مظهر صلابت، و زنان مظهر لطافت و زینتند. برخی دیگر برآنند که: "صلب" «اشاره» به پشت مرد، و ترائب «اشاره» به سینه و قسمت های جلو بدن اوست. برخی دیگر آن ها را «اشاره» به محل بیضه مرد و تخمدان زن در دوره جنینی می دانند و برخی نیز «اشاره» به هیجان عمومی بدن و سینه می دانند، در حالی که کسانی هم به کار قلب و کبد در کار تولید منی «اشاره» می کنند^{۲۸}. با خواندن این متون، اولین سوالاتی که به ذهن خواننده خطور می کند آن است که:

- کلمه «اشاره» که به کرات در این تفسیر به کار رفته، به چه معنی است و،

- چرا باید خداوند برای بیان مقصودی به این سادگی، در کتاب قطور بیش از ۶۲۰۰ آیه ای خود به «اشاره» و کنایه حرف بزند؟ مگر خود خدا بارها وحی نکرده که این کتاب "مبین"، به معنی «آشکار کننده، آشکار، روشن، واضح و هویدا، و همچنین بدون احتیاج به توضیح و متکلم»^{۲۹} است؟: " .. آری نور و کتابی مبین (روشنگر) به سوی شما آمده است: "این ها آیات کتابی روشنگر (مبین) است. ما آن را به صورت قرآنی عربی نازل کردیم؛ باشد که اندیشه کنید"^{۳۰} (سوره یوسف، آیه ۱)، " .. این جز اندرز و «قرآن مبین» نیست"^{۳۱} (سوره یاسین، آیه ۶۹)، "در حقیقت قرآن را برای تذکر بس آسان آوردیم پس آیا متذکر شونده ای هست؟"^{۳۲} (سوره قمر، آیه ۱۷ و آیات مکرر ۲۲، ۳۲، ۴۰ و دیگر)، " .. کتابی است از سوی فرزانه ای آگاه که آیات آن استوار، روشن و شیوا بیان شده است"^{۳۳} (سوره هود، آیات ۱-۲) و آیات فراوان دیگر^{۳۴}.

²⁸ پیشین.

²⁹ فرهنگ فارسی دکتر محمد معین معنی "مبین" را چنین توضیح می دهد: "بالجمله مبین آن است که تطابق بر مراد آشکار باشد، بدون بیان متکلم" (جلد ۳، پیشین، ص ۳۷۷۸).

³⁰ قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

³¹ قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

³² قرآن، ترجمه محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، ج ۱ و ۲، ص ۱۵.

³³ قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

³⁴ ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان «نزول و آثار نزول از سوی خدا» در جلد دوم این کتاب.

با وجود این همه آیه در مورد صریح، روشن و مبین بودن قرآن،
 - آیا نظر و توضیح این مفسران ملقب به «دانشمندان اسلامی» به معنی
 آن نیست که انگار خداوند خالق جهان «می خواسته» منظور خود را
 در جملاتی رک و راست و صریح و قابل فهم فرموله کند، ولی
 «نتوانسته» و مجبور شده با "اشاره و کنایه" و به کار بردن کلمات
 سمبلیک و نا مناسب، موضوع مورد نظر خود را بیان کند؟
 - این، آیا همچنین به معنی اعتراف به خطا و ناتوانی خدائی نیست که
 باید بر اساس آیات قرآن به هر چیزی دانا و توانا (علیم و قادر) بوده
 باشد؟ و با این همه آیاتی که مدعی دانائی و توانائی مطلق خدایند در
 تضاد قرار نمی گیرند؟
 - آیا مکارم شیرازی و شرکاء، با این عمل، اصل الهی بودن قرآن و
 مهم تر از آن، اصل وجود خدائی خالق، قادر و توانا را به زیر سؤال
 نمی برند؟
 - و این همه آیا با معیارهای ارزشی خود این شریعت سازان، کفر به
 حساب نمی آید؟ و در این صورت:
 - چرا اینان برای اصلاح یک کلمه اشتباهی در قرآن، به رد صحت
 قرآن و وجود خدا و توانائی اش تن داده و می دهند؟

سؤال دیگر آن است که:

- آیا مطرح کردن این موضوع که این یا آن آیه قرآن و "وحی الهی"،
 «اشاره» به این یا آن معنی بیان نشده و «باطنی» است، این معنی را
 نمی رساند که انگار خدای خالق و توانا، از نظر بیان خواست و نظر
 خود دچار مشکل است، ولی این آقایان از طریقی که برای خوانندگان
 معلوم نیست، منظور و مقصود بیان نشده خدا را فهمیده و «اشاره» به
 کی و چی بودن بیان "ظاهراً نامفهوم" خدا را درک کرده و توضیح
 داده اند؟

در آن صورت، سؤال می شود که:

۱- این آقایان از کجا فهمیده اند که خداوند با این یا آن آیه، منظور
 دیگری داشته و به موضوع دیگری «اشاره» کرده است؟ و،

۲- چگونه کشف کرده اند که این «اشاره»، مشخصاً به این یا آن موضوع خاص نظر دارد؟

فراموش نکنیم که "بر اساس سنت های اسلامی، الله تعالی اراده خود را به سه طریق ظاهر می سازد تا بنی آدم را به صراط مستقیم هدایت کند: اول به وسیله رسول خود، دوم به وسیله قرآن، کتاب وحی سماوی، و سوم به وسیله ملائکه مقربین"^{۳۵}. همچنین " ... هیچ بشری را نرسد که خداوند با او سخن گوید مگر از راه وحی، یا از پشت پرده ای، یا فرشته ای بفرستد و آن چه می خواهد به اذن خویش وحی کند که او بلند مرتبه فرزانه است"^{۳۶} (سوره شورا، آیه ۵۱). با این حساب، این سؤال مطرح می شود که:

- این آقایان از کجا فهمیده اند که مثلاً منظور بیان نشده خدا از کلمات «صلب و ترائب» نه به معنی لغوی آن ها «پشت و جلو قفسه سینه»، بلکه «اشاره» به موضوع دیگر و مشخصاً موضوع مورد نظر آن هاست؟

- آیا بر اینان وحی شده؟،

- فرشته ای به زیارت شان آمده؟،

- به نوعی با خدا تماس گرفته، و یا این سر الهی را در رؤیا و از «پشت پرده ای» کشف کرده اند؟

اینان البته بهتر از همه می دانند که هر کدام از این ادعاها و دلیل تراشی ها، نوعاً به معنی ادعای پیامبری و آن هم مخالف اصل قرآنی در مورد پیامبر پایانی (خاتم النبیین) محمد است: "محمد ... پیامبر خدا و خاتم پیامبران {خاتم النبیین} است، و خداوند بر هر چیز داناست"^{۳۷} (سوره احزاب، آیه ۴۰).

در پایان، فرض کنیم که هیچ کدام از این ایرادات، دامن این مفسران قرآن را نگیرند و در واقع نیز این کلمات، «اشاره» به معنی ئی

^{۳۵} جان بی ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۷۲۸.

^{۳۶} قرآن، ترجمه بها الدین خرمشاهی.

^{۳۷} قرآن، ترجمه بها الدین خرمشاهی.

دیگری باشند و معنی و مفهومی «باطنی»^{۳۸} و نانوشته ای را برسانند که با معنی «ظاهری» شان تفاوت کند. سؤال این است که با فرض صحت این ادعا،

- از کجا معلوم که چنین استدلالی، فقط شامل این آیه است و در مورد سایر آیات قرآن صدق نمی کند، و چرا نباید صدق نکند؟ به بیان دیگر:

- اگر کلمات و جملاتی از قرآن به معنی ورای ظاهر خود «اشاره» می کنند، از کجا معلوم که این چگونگی، قانونمند نیست و در مورد سایر آیات نیز صدق نکند؟ به بیان روشن تر:

- اگر خداوند تعدادی از کلمات و جملات کتاب خود را در معنی دیگری غیر از معنی ظاهری آن ها به کار برده و توضیحی نیز در این موارد نداده، پس لاجرم کلمات، جملات و آیات دیگری را هم "نازل" کرده که به موضوعات دیگری غیر از معنی ظاهری شان «اشاره» می کنند. مگر نه؟!

این نتیجه گیری، سرانجام به این سؤال منجر می شود که:

- در جایی که تمام یا قسمتی از آیات قرآن دارای معنی و اشاره به موضوعات «باطنی» و نامعلوم اند، از کجا می توان به صحت معنا و مفهوم آیات دیگر قرآن اعتماد کرد؟ و مهم تر از همه:

- چگونه می توان به کتابی ایمان آورد که آیاتش، و آن هم بخش نامعلومی از آیاتش، به معنی دیگری «اشاره» می کنند و معلوم هم نیست که این معانی نانوشته و «باطنی» کدامند و کدام آیه و آیاتی را در بر می گیرند؟

- با این حساب، این تفسیر به «اشاره»، در اساس، به ایجاد تردید در صحت معنی و مفهوم قرآن، گم و گور کردن پیام های دینی و نهایتاً رد مبانی لازم برای ایمان به این «کتاب دینی» منجر نمی شود؟ و در این صورت:

- آیا نباید منطق و پذیرش اصل «اشاره» قرآن به این یا آن موضوع نانوشته، «ضد دینی و ضداسلامی» به حساب آید؟

³⁸ ر. ک . به بحث «باطنیت و رد دین» در فصل بعدی.

3- چشم بندی "قبض و بسط تنوریک شریعت"

- "قبض و بسط"

در این مورد، اکتشافات عبدالکریم سروش يك استثناست. او راه دیگری پیدا کرده که با بقیه راهها و تفسیرها متفاوت است و بیشتر به تردستی و چشم بندی می‌ماند، تا حتی به توجیه و توضیح بی اساس و غیر منطق سایر متکلمان اسلامی. سروش صفحات فراوانی را برای توضیح آنچه «قبض و بسط تنوریک شریعت»³⁹ نام نهاده، سیاه می‌کند تا به باور خود برای خلاص شدن از هر مطلب زیر سؤال دینی، به این جا برسد که:

- «دین» از «معرفت یا فهم دینی» جداست⁴⁰. گویا «دین» يك چیزی است و «معرفت دینی» چیزی دیگر.
به نظر سروش:

- معرفت دینی متغیر است، اما دین متغیر نیست⁴¹.
 - معرفت دینی کامل نیست، اما دین کامل است⁴².
 - معرفت دینی تماماً حق نیست، اما دین تماماً حق است.
 - معرفت دینی واجد اختلاف و تعارض است، اما دین واجد و حاوی تعارض نیست⁴³ (آیه ۸۲ سوره النساء).
 - معرفت دینی سیال (نسبی؟) است، اما دین ثابت (مطلق؟) است⁴⁴.
 - معرفت دینی مقدس نیست، اما دین مقدس است⁴⁵.
- در این که «معرفت دینی» مثل هر درک و فهم دیگر، متغیر، ناقص و واجد اختلافات و تعارضاتی است، بحثی وجود ندارد، ولی معلوم نیست چرا «متغیر بودن» معرفت دینی به معنی «ثابت بودن» دین، «کامل

39. ر. ک. عبدالکریم سروش، قبض و بسط تنوریک شریعت.

40. عبدالکریم سروش، قبض و بسط تنوریک شریعت، ص ۵۰۱.

41. پیشین، ص ۵۰۳.

42. پیشین، ص ۵۰۲.

43. پیشین، ص ۵۰۲.

44. پیشین، ص ۵۰۸.

45. پیشین، ص ۵۰۴.

نبودن «معرفت دینی به معنی «کامل بودن» دین، یا «تماماً حق نبودن» معرفت دینی به معنی «حق بودن» دین است؟ و،
- چرا باید وجود اختلاف و تعارض درون معرفت دینی، متعارض نبودن دین یا سیال بودن معرفت دینی، ثابت بودن دین را به اثبات برساند؟ یا،

- با چه منطقی، «معرفت از چیزی» در نقطه مقابل «آن چیز»، یا معرفت دینی در نقطه مقابل دین است؟ و چرا باید بد بودن یکی، خوب بودن آن یکی، سفید بودن آن، سیاه بودن این یکی و حتی "مقدس نبودن معرفت دینی، مقدس بودن دین" را ثابت کند؟

سروش نه به این گره اصلی ادعای خود توجه دارد و نه برای اثبات این ادعا دلیلی می آورد. آن چه از نظر وی مهم است، منطقی بودن این گونه ادعاها نیست، بلکه جا افتادن این تردستی است که گویا:

- هر تضاد و تناقض یا خطائی که در دین و قرآن دینی دیده می شود، نه از دین، بلکه از «معرفت یا معرفت های دینی» است. در نتیجه، دین و قرآن، و حتی خطاها و تعارضات شان، کامل مطلق اند و با تمام اجزایشان صحیح اند.
این جز فاناتیسم رایج دینی چیزی است.

سروش با این وجود، منکر خطا و خلاف در کتاب نیست و حتی خود، نمونه هائی را هم قید می کند، اما به نظر وی، این خطاها، ناشی از تعبیر و دید خواننده و مفسر است و نه از کتاب^{۴۶}. سروش البته به این حد و حدود نیز بسنده نمی کند و بلکه مدعی است:

- «معرفت» در مورد وجود این خطاها در قرآن، به این معنی است که هیچ خطائی در قرآن نیست! مثل این که بگوئید "به سبب امکان وجود، "سیاه دیده شدن رنگ پیراهن حسن به معنی سفید بودن رنگ پیراهن اوست"، یا چون حرارت سنج موجود، گرمای تابستانی را نشان می دهد، پس "هوای موجود نه فقط گرم و تابستانی نیست، بلکه حتی سرد و زمستانی است!" چرا؟

⁴⁶ ر. ک. عبدالکریم سروش، پیشین، ص ۵۱۰-۵۰۱.

برای این که متکلمی، راه دیگری جز رد و ماست مالی کردن خطا در کتاب دینی اش، که باید کامل و بدون هرگونه خطا و تعارض باشد، نمی یابد. و برای این که لازم است "مرغ یک پا داشته باشد". حیرت به این منطق دو دو تا پنج تا!

سرتاسر به اصطلاح «تئوری قبض و بسط شریعت» عبدالکریم سروش، حاوی این تردستی نوظهور است که هر خطا و خلاف در دین و قرآن به گردن "معرفت دینی" است و هم از این رو، هیچ "خطا و خلاف در دین یا قرآن وجود ندارد!"^۷.
حرف و کلام به اصطلاح «قبض و بسط تئوریک شریعت» سروش مانند این است که بگوئیم:

- "اگر کوزه ای بوی عطر یا کپک می دهد، اگر محتوی کوزه تلخ یا شیرین است، و حتی اگر آزمایش های میکروسکپی، وجود موجودات میکروسکپی معینی را در محتوی کوزه نشان می دهند، این همه ناشی از «آزمایش و دریافت شما از کوزه» است و ربطی به محتوی کوزه ندارد!"! به بیان دیگر:

- این دماغ و دهان و دستگاه سنجش شماست که محتوی را تلخ و بد بو، یا شیرین و معطر می فهمد، و گرنه هیچ کدام از این دانستنی ها دلیلی بر جنس و حالت محتوی داخل کوزه نیست. دلیلش هم این است که به قول وی، «شما به محتوی کوزه "ایمان" دارید»! "چون شما اعتقاد دارید که این قرآن و معارف دینی «حق اند»، لاجرم فهمتان را «سیال» (!) می کنید و می گوئید لابد مراد این نبوده است، چون نمی شود که خدا باطل بگوید"^۸.

حال باید از این کاشف «قبض و بسط تئوریک شریعت» سؤال کرد که:
- وقتی «معرفت دینی» هیچ ربطی به دین ندارد و در خارج از

۴۷ ر. ک. عبدالکریم سروش، پیشین.

۴۸ ر. ک. عبدالکریم سروش، پیشین، ص ۵۰۹.

واقعیت های دینی ساخته و پرداخته می شود، پس این "ایمان دینی" که شما و امثال امثال شما حرفش را می زنید از کجا آمده و می آید؟ آیا ندیده و نیندیشیده و بدون هر معرفت و دانائی ایمان آورده اید و هیچ شناخت، انتخاب و تصمیمی در پشت سر آن وجود نداشته و ندارد؟ این مثل آن است که انگار شما بدون هر معرفتی به خریدی دست زده اید، ولی حالا پس از خرید، تازه پی می برید که هیچ شناخت و معرفتی، موضوع و مورد خرید شما را توضیح نمی دهد! در این وادی سرگردانی است که موعظه می کنید که با وجود فقدان معرفت از جنس خریداری، باید به آن چه چشم و گوش بسته خریده اید، "ایمان" داشته باشید! چطوری؟ چرا و با چه معرفت و منطقی؟ معلوم نیست. سؤال باید کرد که با این حساب:

- منطق شناخت شما بر چه استوار است، فقط به قول شما به "ایمان" و آن هم نه "ایمان" ناشی از معرفت و شناخت، بلکه به "ایمان" بدون هر معرفت و لاجرم بدون هر منطق، هر ارزیابی یا هر گزینش؟ طبیعی است که یک چنین ایمان کورکورانه ای که سروش و وظیفه تبلیغش را به عهده گرفته، توأم با جهل و جهالت است، تعصب می زاید. با هیچ شناختی نیامده و با هیچ شناختی هم نمی رود. فاناتیسم کور دینی، فرزند بلافصل همین نوع ایمان های بدون معرفت است. سؤال که:

- در این صورت، مقصود شما از "ایمان"، «غریزه» است؟ «فطرت» است؟، یا رفتار جبری بی است که مثلاً گزینش های مورچه ها و زنبور ها را سبب می شود؟ بی سبب نیست که مؤمنین مورد هدایت اینان، قائم به خود نیستند و در راه گزینش غریزی خود، جز رل «امت مورچه» در برابر ملکه های دینی را بازی نمی کنند، یا نمی توانند بکنند.

متکلمی همچون سروش بهتر از همه می داند که چه می گوید و به نام دین و ایمان، برای کدام مناسبات حاکم، دفاعیه "قبض و بسط" فراهم می آورد. بی سبب نیست که او برای صدور فتوای «کور شو، کر شو و لال شو» این همه "قبض و بسط" انجام می دهد و به این حکم

می رسد که "به آن چه با چشم می بینید و با عقل، دانش و منطق اثبات می شود، صرفاً به سبب «اعتقاد ذهنی تان» باور نکنید" یا به اصطلاح شما "چون شما اعتقاد دارید که این قرآن و معارف دینی «حق اند»، لاجرم فهمتان را «سیال» (!) می کنید و می گوئید لابد مراد این نبوده است، چون نمی شود که خدا باطل بگوید"⁴⁹.

سروش خود بهتر می داند که ایمان کورکورانه مورد تبلیغ او و هم مسلکان شریعت سازش با آیات قرآنی که مردم مورد خطاب خود را به "ایمان" از طریق تعقل و قضاوت فرا می خواند، در تضاد قرار می گیرد و دعوت قرآن به انتخاب و پذیرش مسئولیت را به ممتنع و محال تبدیل می کند: "این ها آیات کتابی روشنگر (مبین) است. ما آن را به صورت قرآنی عربی نازل کردیم؛ باشد که اندیشه کنید"⁵⁰ (سوره یوسف، آیه ۱). "آیا در قرآن از روی فکر و تأمل نمی نگرند (تا بر آنان ثابت شود که وحی خداست) و اگر از جانب غیر خدا بود در آن (از جهت لفظ و معنی) بسیار اختلاف می یافتند"⁵¹ (سوره النساء، آیه ۸۲). "آیا در (معانی) قرآن نمی اندیشید؟ و اگر از نزد کسی غیر از خدا بود، در آن اختلاف بسیار می یافتید"⁵² (سوره النساء، آیه ۸۲).

او خود واقف است که رد «معرفت» از چیزی به معنی رد آن چیز، و رد معرفت دینی، به معنی رد دین است. بدون معرفت از دینی، نمی توان از وجود آن دین و ایمان دینی سخن به میان آورد - این همه آیا به معنی رد وجود دین و ایمان دینی نیست؟

می بینیم که این به اصطلاح «تئوری قبض و بسط شریعت» در نهایت به جایی می رسد که نه راه پیش دارد و نه راه پس. این نیست جز آن که او با طرح این به اصطلاح «تئوری قبض و بسط»، آب از چشمه

49 ر. ک. به عبدالکریم سروش، پیشین، ص ۵۰۹.

50 قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

51 قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشه.

52 قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

گل آلود کرده است. برای آن که بر خلاف نظر این و سایر متشرعان، "از کوزه همان برون تراود که در اوست". تراوشات کوزه مورد مثال، می باید مبنای قضاوت در مورد محتوی کوزه قرار گیرد، و از این رو، باید عقل و منطق بشری مبنای ایمان دینی قرار گیرند. برای آن که ایمان بدون معرفت ناممکن است و با علم کردن این استدلال وارونه، نمی توان واقعیت های موجود علمی را ندیده گرفت. برای این که خطاهای موجود در قرآن، خطای دین و کتاب است و نه خطای معرفت دینی.

سروش متکلم است و نه عالم علمی، و وظیفه متکلم، راست و ریس کردن معنی و مفهوم، و قابل اثبات کردن قران با استفاده از علوم و اطلاعات روز است. این است که منطق وی فراتر از مراجعه به «اجبار تبعیت دینی» نمی رود و راهی به سوی هیچ رشته ای از فلسفه علوم نمی گشاید. سروش از این رو ضرورتی نمی بیند که توضیح دهد که اگر «معرفت دینی» اساساً ربطی به دین و «محتوی دینی» ندارد، در آن صورت اصرار وی و سایر شرکای دینی شان برای دینی و الهی نشان دادن احکام دینی و شرعی یی، که حاصل این «معرفت دینی» اند، برای چیست و از کجا ناشی می شود؟ و اساساً:

- چرا و به چه سببی «شریعت اسلامی» که به ادعای خودشان، ناشی از «معرفتی» (معرفت دینی و قرآنی یی) است که به قول وی ربطی به دین ندارد و آن را نمایندگی نمی کند، می تواند الهی و لازم الاجرا فرض شود؟

و همچنین، در جایی که به قول وی، «معرفت دینی» محتوی دینی را نمایندگی نمی کند و نیک و بدش معرف نیک و بد بودن محتوی دینی و قرآنی نیست، پس:

- آیا اساساً دینی به نام اسلام وجود دارد؟ و اگر آری، بر اساس کدام «معرفت دینی و قرآنی»، که به قول وی گویا دین را نمایندگی نمی کند؟

در ضمن، سروش می‌داند، یا باید بداند، که متکلمان اسلامی، از راه مراجعه به «معرفت دینی» برای اثبات وجود خدای "غیر قابل مشاهده و تجربه" می‌کوشند. استدلال اساسی اینان برای اثبات وجود خدا، از توضیح آثار، یا شرح «معرفت» خلقت آغاز می‌شود و به این جا می‌رسد که: "هر کدام از این موجودات خالقی دارند و در نتیجه، این همه هستی قابل رؤیت هم باید خالقی داشته باشد". در واقع، متکلمان و فقهای اسلامی با مراجعه به قوانین ناظر بر جهان و «معرفتی» که از آن در دست است، به تعریف خالق می‌رسند و بر اساس این معرفت، وجود چنین خدای خالق و قادر را «لازم الوجود» می‌خوانند. حال اگر استدلال وارونه سروش درست تلقی شود و معرفت از دینی نتواند معرفت آن دین و محتوی آن تلقی شود، یا به بیان دیگر، اگر نتوان از معلول به علت رسید، پس این راه اثبات «لازم الوجود» بودن خدا نیز به زیر سؤال می‌رود. مگر نه؟

- این آیا پنبه کردن یکی از قدیمی‌ترین نظریه‌های ریسیده شده برای اثبات وجود خدا و از آن رو، زدن ریشه دین و اسلام نیست؟

- خروج نطفه طبق "تئوری قبض و بسط"

سروش اما، این تردستی «قبض و بسط تئوریک شریعت» را بدون سبب عنوان نکرده است. او با مراجعه به چشم بندی اهل کلامی خود، متعاقباً این سؤال را مطرح می‌کند که:

- "حالا ما از کجا فهمیدیم که «یخرج من بین الصلب و الترائب» این طور که ظاهراً می‌گوید (خروج نطفه از میان دنده‌ها و میان صلب) وجود ندارد؟" و بلافاصله جواب می‌دهد: "علوم زمان - این است تأثیر معرفت‌های بیرون دینی در معرفت دینی"^{۵۳}.

^{۵۳} عبدالکریم سروش، قبض و بسط تئوریک شریعت، ص ۵۱۰.

از آن جا که وی قبلا با صغرا و کبرا کردن های "قبض و بسط" به این جا رسیده که "فهم دین همیشه عصری است"^{۵۴} و متغیر و قابل تغییر است، از این طریق، نتیجه می گیرد که:

- "درست است که این حرف که در قرآن آمده و آیه ای از آیه هاست، از نظر علمی درست نیست (!)"^{۵۵}، ولی این نتیجه گیری و خطای علمی، حرف قرآن نیست، این حرف ما و دریافت ماست!^{۵۶} به بیان دیگر:

- «دریافت دینی» ما غلط و غیر علمی است و نه نوشته قرآن، آیه یا "وحی" دینی ما! این نیست مگر آن که "چون شما اعتقاد دارید که این قرآن و معارف دینی حق اند، لاجرم فهمتان را سیال (!) می کنید و می گوئید لابد مراد این نبوده است، چون نمی شود که خدا باطل بگوید"^{۵۷} و "چون نمی شود که خدا باطل بگوید"، پس گویا "اسب ما از کرگی دم نداشت"، یا اصلاً آیه ای که به این عنوان در قرآن ثبت است، وجود ندارد!!

می بینیم که این همه مثل: «انکار آفتاب به سبب ضعف چشم بیننده» است.

نه! این به اصطلاح «تئوری قبض و بسط» را نمی توان تردستی معمولی نامید. آن چه سروش می بافد، بسیار بزرگتر از آن است و فقط از شعبدهبازی تمام عیار ساخته است. سروش از طرفی به «غیر علمی و نادرست» بودن آیاتی از قرآن اشاره می کند، ولی از طرف دیگر، با صغرا و کبرا کردن های کلامی، از گره حاصل کبوتری پرواز می دهد و با استفاده از حیرت به وجود آمده، ادعا می کند که انگار:

⁵⁴ ر. ک. به عبدالکریم سروش، پیشین، ص ۵۱۱-۵۰۹. (عبدالکریم سروش، پیشین، ص ۵۱۰-۵۰۹).

⁵⁵ "امروزی ها به ما می گویند که ... بین «صلب و ثرائب» جایی وجود ندارد که نطفه از آن جا بجوشد. این جا شما دو کار می توانید بکنید، یکی این که بگوئید خیلی خوب، فهمیدیم یک مطلب باطل دیگری هم در قرآن هست! ... " (عبدالکریم سروش، پیشین).

⁵⁶ عبدالکریم سروش، پیشین، ص ۵۰۹.

⁵⁷ عبدالکریم سروش، پیشین، ص ۵۰۹.

- این اشکالات و خطاها، حاصل نوع معرفت دینی ماست و گرنه خود قرآن که این متون و سطور را در خود دارد، هیچ ایرادی ندارد. این البته مثل آن است که کسی ادعا کند که:
- قابل رؤیت نبودن آفتاب به هنگام شب، به معنی غروب آفتاب نیست، بلکه حاصل خطای چشمی و اشکال در بینش بینندگانی است که آفتاب را به هنگام تاریکی شب تشخیص نمی دهند!! (حیرت!)

۴- سر و ته کرباس تحریف

می بینیم که همه این شریعت سازان، با همه تفاوت های ظاهری و کلامی شان، از نظر چراغ سبز روشن کردن به اصلاح و سانسور آیات قرآن سر و ته یک کرباسند. اینان:
- همه کتاب منسوب به خداوند خالق جهان را محتاج «اصلاح» می بینند و
- همه نیز حاضرند برای راست و ریس کردن آن چه به نظرشان خطا می آید، به هر شعبدهبازی و تحریف ظاهراً قانع کننده ای دست بزنند.
از آن رو، دست بردن در معنی و مفهوم آیات قرآن را، به بهانه «تفسیر» و «کلام»، مشروع دینی تلقی می کنند.
در این راستا، اینان همه با توضیحاتی عوام فریبانه، به باور خود، مشکل آیه ای را که به نظر خودشان مغایر با واقعیت و مخالف ساده ترین و بدیهی ترین اطلاعات عمومی بشر امروزی است، حل و فصل می کنند، ولی مطابق ضرب المثل "رفت ابرویش را بردارد، چشمش را کور کرد"، با این دلیل تراشی های غیر منطقی، اصول اعتقادی اسلام و قرآن را زیر سؤال می برند. اینان، با این وجود، نگران این نیستند که این کار به بهای ردّ دینی و سلب اعتبار اعتقادات اساسی در مورد دین و خدا تمام می شود.

در جلد های آتی این کتاب خواهیم دید^{۵۸} که این همه برای آن است که این اصلاحات و دست بردن ها در معنی و مفهوم قرآن از ضروریات «حکومت دینی و اربابیت شرعی» شریعت سازان است و اساساً «شریعت ملقب به اسلامی» جز برای تحمیل خلفا و حکمرانان دینی و اسلامی، ساخته و پرداخته نشده است.

⁵⁸ ر.ک. به فصل «علل و انگیزه های دست بردن در معنی و مفهوم قرآن» در جلد سوم این کتاب.

